

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین  
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.  
بحث در فرمایش شیخنا الاستاد قدس سره در ارشاد الطالب بود که ایشان به بیانی که سه تا مقدمه داشت  
فرمودند که حدیث رفع در مقام قابل تطبیق هست و آن مشکله‌ای که گفته می‌شد در این موارد ... جامع که  
تکلیف ندارد که حدیث رفع بتواند تطبیق بشود افراد هم که اثر دارند مکره علیه نیستند اکراه بر آنها وارد نشده  
پس بنابراین باید گفت که آثار بار می‌شود در این موارد.

که حاصل فرمایش ایشان مقدمه‌ی اولی این بود که رفع تقیض اصولی وضع است. پس معنای رفع اکراه یعنی آن  
چیزی که با اکراه اگر وضع بشود اکراه خواهد بود ما آن را برداشتیم. و در این موارد وضع اکراه به این است که  
شارع حرمت‌ها و این چیزهایی که آثار دارد را بر ندارد. اگر همه را سر جای خودش باقی بگذارد این وضع  
الاکراه شده. مثل این که او را اکراه کرده بین این که خمر را بنوش یا آن خمر را بنوش، یا این خمر را  
بنوش یا آن آب متنجس را بنوش، یا این بیع را انجام بده یا زوجهات را طلاق بده. این جا وضع اکراه به این  
است که بگویی هم آن بیع صحیح است و هم این طلاق صحیح است. این خب وضع اکراه کرده. بگویند هم  
خوردن آن خمر حرام است و هم خوردن این خمر حرام است، وضع اکراه کرده. هم خوردن آن خمر حرام است  
و هم خوردن این متنجس حرام است وضع اکراه کرده. پس وضع الاکراه به این است در این موارد. رفع الاکراه  
به این است که این هر دو حکم‌ها را سر جای خودش نگه داری نباشد. همین که هر دو حکم‌ها را نگه نداری  
مخلص پیدا می‌شود. اکراه وضع نشده. خب حالا هر دو را بردارد به این که این هر دو نباشد. هر دو نبودن دو تا  
تصویر عقلی دارد یکی این که هیچ کدام نباشد، یکی این که فقط یکی از آنها نباشد. حالا کدام یک از آنها  
هست از این دو تا تصویر عقلی؟ می‌فرماید مقتضای جمع بین دلیل رفع و آن ادله‌ی آن آثار برای هر طرف،  
جمع عرفی‌اش به این است که یکی برداشته می‌شود نه هر دو، یکی لا علی التعیین. حالا هر کدام را رفتی  
انتخاب کردی، شارع یکی علی التعیین را بر می‌دارد. آن هم در جایی که احتیاج به برداشتن دارد. و الا آن جایی  
که احتیاج به برداشتن ندارد اصلاً اکراهی تحقق پیدا نمی‌کند. این حاصل کلام ایشان بود با توضیحاتی که دیروز  
دادیم.

در این فرمایش یک اشکال هست که ما این جوری بیانش می‌کنیم ولو این‌که حالا در فقه العقود به این شکل بیان نکردند. ما عرض می‌کنیم که شما باید تصویر بکنید شمول ادله‌ی رفع را در مقام، تا بفرمایید که حالا معنای رفع این است که چیزی که قابل وضع بوده حالا رفع کردیم و این مقدمات بعد را ضمیمه بفرمایید. اما صحبت در این است، مستشکل این را می‌گوید. می‌گوید اکراهی که از طرف مکره آمده شما می‌پذیرید که نه به این است نه به آن. این‌هایی که اثر دارند اکراهی بر آن‌ها نیست. اکراه مکره رفته روی یکی چیزی که اثر ندارد. حدیث رفع اکراه یعنی چی؟ یعنی ما حکم را برداشتیم؟ مسبق؟؟ بر حکم که اکراه نیست. اکراه مال موضوع ذی حکم است. و این کنایه است که شارع می‌فرماید ما اُکروهوا علیه، ما استکروهوا علیه، یعنی آن کاری که اکراه بر آن شدید، آن کار را برداشتیم این به تعبیر آقای آخوند رفع حکم است به لسان رفع موضوع. یعنی حکمش را برداشته. پس باید جایی بیاید که چنین ادبیاتی را بشود به کار برد، حکمی داشته باشد لولا اکراه، که آن وضع است. تا این‌که شارع بیاید بفرماید که من آن را برداشتم.

س:؟؟؟

ج: بعد هم اکراه شرع نیست. خوب توجه می‌فرمایید؟ که ایشان می‌فرماید اگر می‌بینید شارع اکراه کرد، اکراه شرع مقصود نیست، اکراه آن ظالم است. ما استکروهوا علیه، یعنی کاری که دیگری اکراه کرده شما را بر انجام آن...

س: و مصداق فعل حرام من مولى شده حرمتش را برمی‌دارم.

ج: بله حرمتش را برمی‌دارم یا وجوبش را برمی‌دارم.

س: مگر نیست در این‌جا؟ حالا اشکال شما چه هست؟؟؟

ج: حالا این‌جا حرف بر سر این است. ببینید شما حرف خودتان را تکرار نفرمایید، این‌جا روی حرف قوم داریم حرف می‌زنیم، آن راه شما غیر از راه ...

حرف قوم این است یعنی آن‌هایی که می‌گویند، نه قوم، حالا آن‌هایی که این حرف را می‌زنند. آن‌ها می‌گویند جامع که تکلیف ندارد. حکمی روی آن نیست، جامع بین بیع و طلاق حکم دارد؟ حکم ندارد. پس آن جامع که محل اکراه آن هست، چون آن به طلاق که شما می‌گویید اکراه نکرده، بخصوص طلاق. به خصوص بیع هم که اکراه نکرده. به جامع احدهما اکراه کرده. جامع هم که حکم ندارد. پس دلیل رفع اکراه که معنای آن این است که من حکم را از روی آن چیزی که اکراه از طرف ظالمی به آن وارد شده برداشتم. این را اصلاً چه جور تصویر می‌کنید این‌جا تطبیق دارد می‌شود؟ بله ما این مقدمه‌ی شما را قبول داریم که رفع آن چیزی است که وضع باشد.

نه وضع اکراه، ما استکرها علیه، آن چیزی که اکراه از طرف دیگری بر آن وارد شده. و این جا بر خصوصیت ها که مفروض ما هست که وارد نشده.

س: حاج آقا لولا الرفع وضع است دیگه درست؟

ج: نه وضع نیست. در مانحن فیه لولا الرفع وضع هم نیست. چون جامع هیچ حکمی ندارد.

س: لولا الرفع، لولا ادله ی رفع بخواد ی شامل هذا المقام آیا نسبت به حرمت خمر و حرمت شرب ماء متنجّس حرمت هست دیگر؟

ج: بله.

س: حالا ایشان حرفش همین است، می گوید رفع، یعنی نقیض یا ضد وضع، می گوید وقتی رفع می آید همان چیزی را برمی دارد که اگر نبود وضعش بود و در مانحن فیه شارع بخواد کلفت و مشقّت بر ما بار بکند بگوید هم این حرام است و هم این حرام است؟؟؟ حالا همین که می شود وضعش، هر چه که هست بخاطر وحدت قضیه متناقضین است همین را می آید رفع می کند. حالا شما می خواهید بفرمایید که اثبات نشده حرمت این و این؟ چرا اثبات نشده؟

ج: حرمت این و این که اثبات شده.

س: همین که اگر لولا رفع وضع هست.

ج: وضع چی؟

س: همین حرمت ها، آثار.

س: ....

ج: ببینید شما ما استکرها علیه، این را معنا کنید. ما استکرها علیه، ما استکرها یعنی چی؟

س: یعنی کلی است،

ج: یعنی چیزی که اکراه بر آن شدید.

س: آثار هم ندارد.

ج: این مگر موضوع رفع نیست. موضوع رفع ما استکرها علیه است. حالا سؤال از شما می کنیم ما استکرها علیه چی هست؟

س: کلی است.

ج: کلی است؟ کلی که حکم ندارد. پس وضعی ندارد تا رفع باشد. سالبه ی به انتفاء موضوع است.

س:؟؟؟

ج: مثل این که من را مکره کنی بر خوردن آب حلال. این جا جای حدیث رفع هست؟ حکم ندارد که بخواهد شارع بردارد.

خب پس بنابراین این جا اشکال این بود. این اشکال چه جور حل شد؟ بله کأنّ یک مغالطه‌ای در کار آمده که اگر شارع این جا این را، این را بگذارد، شارع اکراه دارد می‌کند و شارع می‌خواهد اکراه خودش را بردارد. یعنی در این ظرف. در این طرف اگر شارع بگوید من هم اثر طلاق را سر جایش گذاشتم، هم اثر بیع را، یا حرمت این خمر و آن خمر را سر جایش گذاشتم. این جا شارع اکراه کرده من را کأنّ، اجبار کرده، تحمیل کرده بر من. این که ایشان می‌فرماید وضع اکراه به این است...

س: وضع آثار اکراه،؟؟

ج: نه دقت کنید. وضع اکراه به این است، یعنی اگر مکره یا اکراه شارع؟ مکره که به این ها اکراه نکرده که، اصلاً کاری به این، آن دارد جامع ... شما قبول دارید، ما بر مبنای خودشان داریم صحبت می‌کنیم. نه این که کسی بگوید این جا آقا اکراه به فرد است به مصداق است. آن که اصلاً به این حرف ها احتیاج ندارد. بی مقدمه بگو آقا اکراه به مصداق است خب برمی‌دارد. کسی که این مقدمات را به کار می‌برد چون خودش پذیرفته اشکال را، فرموده بله این درست است ما هم نمی‌گوییم به فرد سرایت می‌کند، بعد از این که این را نمی‌فرمایید این اکراهی که این جا می‌فرمایید، وضع الاکراه به این که هر دوی آن ها باشد، رفع الاکراه به این است که هر دوی آن ها نباشد، این اکراه او را می‌گویید یا اکراه شارع را می‌گویید؟ رفع ما استکرها علیه که اکراه شارع را نمی‌گوید که. این مناقشه‌ی اول.

مناقشه‌ی ثانی یک مناقشه‌ای است که در فقه العقود فرموده، و آن این است که با این فرمایش شما در مثل آن جایی که علی الجامع بین البیع و فعل الحرام اکراه بکند، بگوید یا این را بفروش یا شرب خمر بکن. خب در این جا اگر ما مبنای ارشاد الطالب را بخواهیم پیاده بکنیم و آن مبنا را اتخاذ کنیم باید چه بگوییم؟ ایشان فرموده اگر آن را اتخاذ بکنیم باید بگوییم که چون وضع الاکراه به این است که هم شارع بفرماید بیع صحیح است و هم بفرماید که شرب الخمر حرام است و رفع آن به این است که بگوید هر دو نباشد. یعنی بگوید بیع صحیح نیست، این هم حرام نیست. پس هم می‌تواند شرب خمر را بکند، بیع هم بکند و بیع هم باطل باشد و مالش از دستش نرود و حال این که این خیلی غریب است این. التزام به این مطلب خیلی غریب است. بله خود صاحب ارشاد الطالب قدس سره یک بیانی آمده این جا فرموده و ملتزم به این نشده. و آن بیان ایشان این است که فرموده که بیعش حرام است آن را بر نمی‌دارد و بیع از باب اضطرار که می‌خواهد هم از آن عقاب آن شخص، هم از عقاب اخروی مصونیت پیدا بکند می‌آید انجام می‌دهد، پس اضطرار دارد به بیع. چون می‌بیند اگر بیاید عذاب و عقاب

مکره را از خودش دفع بکند به اختیار شرب خمر، خب عذاب اخروی گرفتارش می‌شود. اگر بخواهد هم از عقاب او و هم از عقاب آخرت نسبت به شرب خمر رهایی پیدا کند، باید بیاید بیع را انجام بدهد. و بیع را که انجام می‌دهد آن وقت پس اضطرار دارد دیگر. از باب اضطرار بیع باطل است. پس بنابراین می‌گوییم بیع باطل است من جهة الاضطرار و حرمت شرب سر جایش هست. ولی  
س: خلاف امتنان هم نیست.

ج: بله خلاف امتنان هم نیست. بخاطر این که این اضطرار در این جا مثل آن جا نیست که اگر شارع باطل کند کارش زمین بماند. بلکه این جا به نفّش هست. مالش از دستش نمی‌رود.  
ایشان این طوری فرموده ولی اشکال این است که این بیانی که شما می‌گویید این بیان فنی نیست، طبق مبنای خودتان. خب هر دوی آن... چرا نتواند؟ خب وضعش به این بود، خب رفعش هم به این است که هر دو را بردارد دیگر.

س:؟؟؟ احدهما یا علی التّعیین برداشته بشود؟

س: یا هر دو را بردارد یا یکی را. چون گفت رفع هر دو به این است که این دو تا با هم نباشد که دو فرض داشت، یک فرض آن این است که هر دو را با هم بردارد، یکی، یکی را بردارد. بعد آن فرض قبلی تعیین کردند گفتند بخاطر جمع بین ادله یکی را بردارد. آن وقت این جا هم باید ...

ج: بله ببینید ظاهراً همین است که می‌فرمایید، ما سه تا مقدمه درست کردیم در این که هر کدام را برجسته بکنیم و این اشکال در اثر این است که فقط توجه به مقدمه‌ی اولی شده یا ثانیه. گفتیم ایشان می‌فرمایند، استاد می‌فرمایند رفع، یعنی رفع آن چیزی که وضعش. و وضع این جا به این است که هر دو باشد. رفع هر دو، دو صورت دارد عقلاً. یکی این که هر دو حکم‌ها را بردارد. یک این که یکی را فقط بردارد. این که کدام یک از این دو تا؟ این یک تنه می‌خواهد، که تنه‌ی آن را ایشان نقل نکردند حتی در آن جایی که کلام ایشان را نقل می‌کنند آن جا نقل نکردند، این تنه این است که حالا باید بین دلیل رفع و آن دلیل آن اثر بیاید ببینید عرف چه محاکمه‌ای می‌کند و این جا ایشان فرموده این جور محاکمه می‌کند که این که می‌گویید وجه فنی ندارد، وجه فنی دارد. و این جور فرمود عرف محاکمه می‌کند و آن این است که آن حرام است، این حرام نیست، انشاء بیع که حرام نیست. پس بنابراین این چون انشاء بیع حرام نیست، این جا عرف می‌گوید شما اکراه ندارید بر انجام حرام. وجهی بر این که حرام را انجام بدهید ندارید، راه مخلص دارید. بیا حلال را انجام بده که انشاء بیع است. و انشاء بیع که انجام داد می‌گوییم این بیع هم که اختیارش کرده و از نظر تکلیفی حرام نبوده، بگوییم صحیح نیست بخاطر اضطرار. خب این وجه فنی هست دیگر. مگر وجه فنی یعنی چی؟

س: تقدم جانب حرمت شرب خمر بر بقاء به عقد بيع چیست؟

ج: عرف است. عرف این جوری جمع می‌کند. ببینید ایشان چه فرمود؟ همان حرف که توی کلام امام بود توی کلام ارشاد الطالب هم بود دیگر. فرمود چون رفع اکراه برای چیست؟ برای این است که مخلص از حرام و مبعوض و محرم و مفاسد ایجاد نکند، عرف الان این جا می‌گوید چی؟ اگر عرف حالا ... شرع هم نبود، قوانین خودش بود. می‌گفت خب من که می‌دانم حرام آن مفاسد را دارد. و خود انجام دادن بيع بما آنه بيع که مفسده‌ای در آن نیست، پس من چرا بیایم آن را قربانی این بکنم؟

س: حاج آقا از آن طرف شما بيع را یک امر غیر ملزم می‌دانید. از این طرف شارع می‌آید مسائل نظام را، مصلحت نظام و اوفوا بالعقود و وفاء به عقد را می‌بیند. یعنی از آن طرف می‌گویید آقا چرا من اجتناب عن الخمر را بزنم زمین؟ بروم بيع بکنم، حالا بيع باطل؟ از آن طرف چرا نمی‌گویید؟ چرا اوفوا بالعقود را بزنم زمین؟ من الان بيع کردم در حالی که مخلص داشتم که اضطراراً شارع حرمتش را برداشته. حرمت خمر را، چرا از این طرف نمی‌گویید؟؟؟

ج: نه، توی پراتنز، توی همان ارشاد الطالب هست انشاء البيع، نه واقع البيع، «اوفوا بالعقود» مال واقع البيع است. اما انشاء، انشاء که حرام نیست. وجوب وفاء هم ندارد اگر واقعیت نداشته باشد.

س: یعنی قصد نداشته؟

ج: نه حالا انشاء، ببینید همان جایی که قصد هم دارد من حیث الانشاء عقاب ندارد، حرمت ندارد. آن وقت اتفاقاً اوفوا بالعقود هم تطبیق نمی‌شود بخاطر اضطرار که اضطرار می‌آید حاکم بر اوفوا بالعقود است. پس بنابراین ما هم می‌گوییم که آن حرام است حرام از بین نمی‌رود و اثر بيع برداشته می‌شود بخاطر این جهت، بعد ایشان می‌فرمایند که ... لصاحب الارشاد الطالب یک راه حلی ما می‌خواهیم به ایشان نشان بدهیم، که ایشان توی کلامش ... ایشان در کلامش یک وجه فنی بیان فرموده و ما حالا یک وجه فنی اراده می‌کنیم، می‌گوییم این جور هم می‌شد ایشان بفرماید. و آن این است که ایشان این جور بفرماید، بفرماید که خب بعد از آن که بيع اضطراری است. بعد از آن که بيع اضطراری شد، پس به حدیث رفع اثرش برداشته شده، وقتی اثرش برداشته شده شما ... پس بنابراین نسبت به خوردن خمر چه ندارید؟ اکراهی ندارید. مثل این است که بین خمر و آب و آب حلال طیب طاهر بیاید شما را مجبور بکند و مکره بکند. فرموده است که «وكان بإمكانه حفظه الله حلّ المطلب ببيان أنّ البيع بعد أن بطل بدليل المستقل عن رفع الاكراه و هو رفع الاضطرار أو عدم الطيب إلتفنى التحميل» دیگر اگر شارع آن حرمت را سر جای خودش بگذارد تحمیلی نکرده که، چون راه حل وجود دارد، بخاطر این که آن را بخاطر رفع اضطرار اثرش را برداشته. «فلم يبق عندئذ موجب لرفع الحرمة بحدث رفع الاكراه» این جوری بیایم

بیان بکنیم. شاید این راه حلی که ایشان نشان می‌دهند شاید کسی بتواند بگوید این مثلاً مثل دوری واری، این جواری یک اشکالی بر آن مترتب است، این راه حل ایشان. چون از مبادی اضطرار چه هست؟ من چرا اضطرار به این بیع دارم که می‌خواهید بردارید؟ این است که حدیث رفع حرمت آن شرب را بر ندارد. اما اگر برداشته، من چه اضطراری به بیع دارم؟ خب برو شرب خمر بکن، اضطرار از این باب است که می‌گوید آن‌که حرام است شارع دست از آن برداشته، پس نمی‌توانم از آن راه خلاصی پیدا کنم، اگر نفروشم هم این عقاب می‌کند. که چون آن را انجام ندادم، این را هم که انجام نمی‌دهم، پس بنابراین مضطر هستم. اضطرار بر بیع متوقف است بر این‌که شارع حرمت شرب خمر را برداشته باشد. بر این مترتب است و برداشتن او از چه راه است؟ از راهی است که ایشان می‌گویند، نه از راهی که شما می‌گویید. و الا چرا برداشته؟ راهی که ایشان فرمودند چه بود؟ راهی که ایشان فرمودند این بود که عرف می‌گوید رفع اکراه برای چیست؟ برای این که شما مخلص پیدا بکنی و وقتی مخلص هست در این جا، یک چیز حلالی در مقابل آن حرام وجود دارد که عبارت است از انشاء البیع، پس وجهی ندارد که آن حرمت را بردارد. پس حرمت را بر نمی‌دارد. پس سر جایش هست بخاطر این قضاوت عرفیه. آن سر جای خودش هست پس این اضطرار پیدا می‌کند. دیگر راه حلی ندارد. جز این‌که برود یک بیعی را انجام بدهد. اما اگر ما از این چشم ببوئیم، از این حرفی که ایشان زده و راه حلی را که ایشان دارند می‌فرمایند، «بعد أن بطل البیع بدلیل مستقل عن رفع الاکراه» تا آن را حسابش را درست نکنی، نمی‌توانی حدیث رفع اضطرار را بر بیع تطبیق بکنی. پس حدیث رفع اضطرار بخواهد تطبیق بشود توقف دارد بر این‌که حدیث رفع اکراه تطبیق نشود. حدیث رفع اکراه بخواهد تطبیق بر آن نشود، توقف دارد به این که اضطرار بر این تطبیق بشود. و این بیان مبتلای به این مشکل هست که ایشان فرمودند.

پس بنابراین مهم همان اشکال اول هست که ما برای فرمایش استاد قدس سره، که ما حالا این جاها هم نبودیم در درس ایشان، این قسمت‌ها را، دیگر نبودیم. این مبتلای به این اشکال هست. ولی ایشان خیلی عالی بیان می‌کردند خدا رحمت‌شان کند، مطالب شیخ را و مطالب آقای خوئی و این‌ها را خیلی خوب بیان می‌کردند ایشان. یعنی هضم کرده بود حرف را. حالا ولو این که اشکال هم گاهی به ایشان وارد بود اما آن حرف را خیلی خوب تحویل می‌داد و فهمیده بود حرف‌ها را که نقل می‌فرمود.

راه دیگری که بیان شده برای تخلص از این اشکال فرمایش شیخنا الاستاد دام ظلّه هست علی حسب آن‌چه که در این العقد النضید بیان شده. و آن این است که فرموده ما این‌ها را قبول داریم که اکراه به جامع است به فرد هم سرایت نمی‌کند. «فالحق أن الاکراه علی الجامع يستحيل عقلاً أن يتعدى الى الفرد و الخصوصية لأن الجامع و إن يشتمل علی الفرد و ينطبق عنوان الجامع علیه لكنه يستحيل عقلاً أن يوصف بالاکراه و أنه مکره علی» و این

خلط نشود توی کلام آقای خوئی هم بود که این مصداق مکروه علیه هست ولی مکروه علیه نیست. یعنی مصداق ذات مکروه است نه به وصف مکروه علیه بودن آن.

س: چی حاج آقا؟

ج: او گفته ادهما را انجام بده، هر کدام را که انجام بدهد، مصداق ادهما که هست. یعنی مصداق آن مکروه علیه. اما آیا به وصف مکروه علیه بودن مصداق است؟ یا مصداق ادهماست؟

س: یعنی پس مصداق ذات مکروه علیه نیست دیگر؟ مصداق مکروه علیه نیست مصداق ادهما هست؟  
ج: آخر ادهما مکروه علیه هست دیگر.

س: پس آخر چه می گوید؟ الان می خواهید چه بگویید این جا؟

ج: آقا مثل مصداق کلی می ماند. این فرد مصداق کلی هست، مصداق ذات کلی هم هست نه مصداق کلی به وصف کلیت آن. مثلاً ما فرد انسان هستیم،

س: ولی ما انسان کلی نیستیم.

ج: ما انسان کلی نیستیم. این جا هم همین جور است.

ولی ایشان می فرمایند «نعم يجب أن لا نفعل عن مناسبات الحكم و الموضوع و تأثير ذلك في توسعه موضوع الاكراه و عدمها فبرغم أن حقيقة الاكراه و الاضطراب هي خصوص ما تعلق به الوعيد و التهديد الا أن الاثر لا يقتصر بها بخصوص هذا العنوان بل أن مناسبة الحكم و الموضوع يقتضي تعميم الحكم و هو رفع الاثر الى كل فعل تكليفاً كان أو وضعياً معلولاً عن الاضطراب و الاكراه و لو بالواسطة بالفرد و الخصوصية و إن لم يتعلّق بهما الاكراه مباشرة و لم يوصفا بالمكره عليه فالمضطرّ اليه حقيقةً لكن يرتفع اثرهما لأنّهما معلولان للاكراه و الاضطراب الواردين على الجامع».

حاصل فرمایش ایشان این است که بله قبول داریم اکراه بر جامع است، اکراه از جامع هم به فرد سرایت نمی کند، این ها درست است. اما شارع که می فرماید رُفَع ما استكرهوا عليه، یعنی این که تمام موضوع بلا زیاده و نقصان فقط همین عنوان است و مصادیق همین عنوان است لیس الا؟ که اگر این باشد اشکال قابل حل نیست. اما اگر بگوییم به تناسب حکم و موضوع شارع می خواهد بگوید آن جایی که خودش محل این عنوان است مباشرة یا معلول این است و در اثر این اکراه آن بوجود می آید؟ موضوع ادله ی اکراه را داریم توسعه می دهیم به فهم عرفی، به تناسب حکم و موضوع.

س: یعنی هر چیزی که منش آن هم ولو اکراه باشد.



ج: می‌گوییم هر چیزی که خودش مکره علیه باشد یا اکراه بر آن سبب اکراه بر افراد و بر مصادیق بشود، بالاخره این که ناچار است یا این کار را بکند یا آن کار را بکند در اثر اکراه آن است دیگر. این در سلسله‌ی علل آن. ادله‌ی رفع اکراه نمی‌خواهد فقط بردارد آن جایی که مصداق ذاتی خود اکراه است، موضوع اعم است. مثل آن چیزی که در باب صلاة مسافر آقایان بعضی فرمودند، محقق خوئی هم فرموده، خیلی‌ها هم فرمودند. که شغله السفر می‌گیرد آن کسی که شغل او در سفر است خب کاری دارد شغلش سفر است یا مقدمات آن هست. مقدمات آن را هم می‌گیرد. حالا البته آن جا که این حرف را زدند بخاطر این هست که می‌گویند بعضی از مصادیقی که امام علیه السلام این تعبیر را بر آن تطبیق کردند این جوری است. از این می‌فهمیم که عنوان عام است. چون امام تطبیق کردند بر چیزی که اگر آن معنای خاص باشد این تطبیق ناتمام می‌شود. پس معلوم می‌شود معنای عام مقصود است. این جا این بیان را نداریم که امام علیه السلام خودش تطبیق فرموده باشد ولی به تناسب حکم و موضوع می‌فرمایند این را می‌فهمیم. خب در نتیجه چه می‌شود؟ خب در نتیجه این می‌شود که آثار این‌ها را هم باید بگوییم که برداشته. منتها دیگر حالا دنباله‌ی کلام که حالا هر دو را بردارد، یکی را بردارد این را بعد وارد می‌شوند تک تک صور را مورد بحث قرار می‌دهند. این هم یک بیانی است که در مقام بیان شده که به مناسبت حکم و موضوع می‌فهمیم موضوع اعم است. و بخواهیم یک مقداری تقویت هم بکنیم این را، می‌شود گفت که آیا متصور است که ما بگوییم که شارع جایی که اکراه بر خود یک شی‌ای می‌شود، می‌گوید بع و الا فلان ضرر را به تو وارد می‌کنم، این جا شارع لطف و مرحمتش شامل بشود و بگوید حکم را برداشتم. یا بگوید این خمر را بنوش و الا کذا، این جا شارع برمی‌دارد. اما اگر گفت یا این یا آن، دیگر شارع نه. بگوید این جا که اکراه بخصوص این و آن نکرده به جامع کرده، من دیگر این جا بر نمی‌دارم.

س: این سیاق از شرع و این فهم از شرع و این مذاق را در آوردن وقتی هست که بگویید ما راه دیگری برای رفع و؟؟ حکم شرعی را برداشتن نداریم.

ج: چه راهی دارید؟

س: اضطراری که آقای خوئی می‌گوید.

ج: اضطرار نیست. اضطرار هم به جامع است.

س: اشکال کنید عیبی ندارد.

ج: راه دیگری نداریم پس همین را دارد می‌گوید دیگر. چون اضطرار هم به جامع است. اکراه هم به جامع است. فلذا اشکال به آقای خوئی همین بود که آقای خوئی که آمدند از راه اضطرار درست کردند اشکال همین بود که اضطرار با اکراه فرقی نمی‌کند موضوع آن هم جامع است، آن هم که به خصوصیت اضطرار پیدا نکرده.

پس می شود تصور کرد این منبّه بر این هست که چون در ارتکاز عرفی این است که فرقی بین این جا و آن جا نمی کند اگر می خواهی لطف بفرمایی، خب چه فرقی بین این ها هست؟ بخصوص که گاهی این طرفینی که می گوید یا این کار را انجام بده یا آن کار را انجام بده، بسیار اشد است از آن جایی که به یک فعل خاص اکراه می کند. مثلاً یک جا می آید می گوید که آقا این آب متنجّسی است می گوید این را باید بنوشی فرض کنید. خب شارع می گوید من برداشتم. اما اگر آمد گفت که یا باید خمر بنوشی، یا یک فعل حرام دیگری که آن هم خیلی از نوشیدن خمر... آبروی مؤمنی را ببری. خب این جا را بگوییم که نه، دیگر این جا شارع نمی گوید، چون آن چیزی که او بر آن اکراه می کند که حکم ندارد.

س: حرف آقای خوئی که در مورد اضطرار زدند؟؟؟

ج: این ها قرینه می شود یعنی منبّه می شود به این که بگوییم پس موضوع اعم است از این که این اکراه بر خودش قرار بگیرد یا موجب یک افعالی بشود که آن ها حکم دارند، سبب بشود که شما ناچار بشوید یک کارهایی انجام بدهی که آن ها حکم دارند، تکویناً. آن ها را هم برداشته.

این بیان حضرت استاد دام ظلّه هست. که خالی از قوت نیست این بیان بحسب فرمایش شان. منتها ما قبلاً یک چیز دیگری عرض می کردیم که حالا در اصول می گفتیم این جا هم اشاره می کردیم و آن این است که حالا آیا این جا واقعاً باعث می شود که ما ادله ی اکراه را بفهمیم که دامنهی آن وسیع تر است؟ و یا این که نه این از باب مذاق شریعت است؟ یعنی از این فرمایشات شارع که اضطرار را برداشته و موضوعات آن هم، همان مضیق هست و این جاها صادق نیست. ولی عرف از این معیولات شارع و قوانین شرعیه یک مذاقی را از شارع کشف می کند. و آن مذاق این است که در این موارد هم پس بنابراین شارع اجازه داده نه باز روی عنوان چیز ببرد که همان اشکال را ... اجازه داده که در این موارد که ما یکی از این محرم ها را انجام بدهیم.

س: آن مذاق هم اعم از فرمایش ایشان است. یعنی ما اجمالاً می دانیم این در شریعت ثابت است. حالا ممکن است که ادله ی آن توسعه داشته باشد ممکن است به یک جعل جداگانه ای باشد این را دیگر آن مذاق نیست.

ج: نیست. ما مذاق را کشف می کنیم. بدون این که بتوانیم بگوییم ظهور این ادله، چون فرمایش ایشان این است که این ادله به تناسب حکم و موضوع ظهور دارد در این که موضوع اعم است. ما عرض می کنیم که حالا ممکن است کسی دغدغه داشته باشد در این که بگوید من احراز کردم که این جا ظهور اعم است. اما می شود به این بیان گفت که یا این ها اعم است یا اگر این ها اعم نیست از مجموع این ها و این که استبعاد جدی دارد که شارع آن موارد را که متعیّن هست بفرماید، جایی که نه مردد می شود می گوید إِمّا هذا و إِمّا هذا دیگر بگوید این جا نه.

پس بنابراین کشف می‌کنیم و اطمینان پیدا می‌کنیم از راه مذاق شریعت به این که این‌جا هم ما مرخص هستیم منتها همان‌طور که می‌گفتیم ما مرخص هستیم در چی؟ آن‌قدری که جذب پیدا می‌کنیم از مذاق شریعت این است که یکی از آن‌ها را، نه هر دوی آن‌ها را، چون با یکی ما تخلّص پیدا می‌کنیم و با همین بیان که کشف مذاق شریعت باشد و این که مذاق شریعت مقداری که اقتضاء می‌کند بیش از این مقدار نیست که یکی ... و آن‌جایی که باز مخلص نداشته باشیم و الا اگر مخلص داریم باز لازم نیست شارع به ما اجازه بدهد که آن چیزی را که اثر دارد آن را کنار بگذاریم، با همین می‌توانیم همان فروعی که این‌جا بود همه‌ی این‌ها را حل بکنیم که قبلاً هم عرض کرده بودیم.

بقی در مقام یک راه دیگری که مال صاحب فقه العقود است. ان شاء الله این هم که بیان کردیم دیگر این وجوه این قول تمام می‌شود ادله‌ی این قول تمام می‌شود.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.